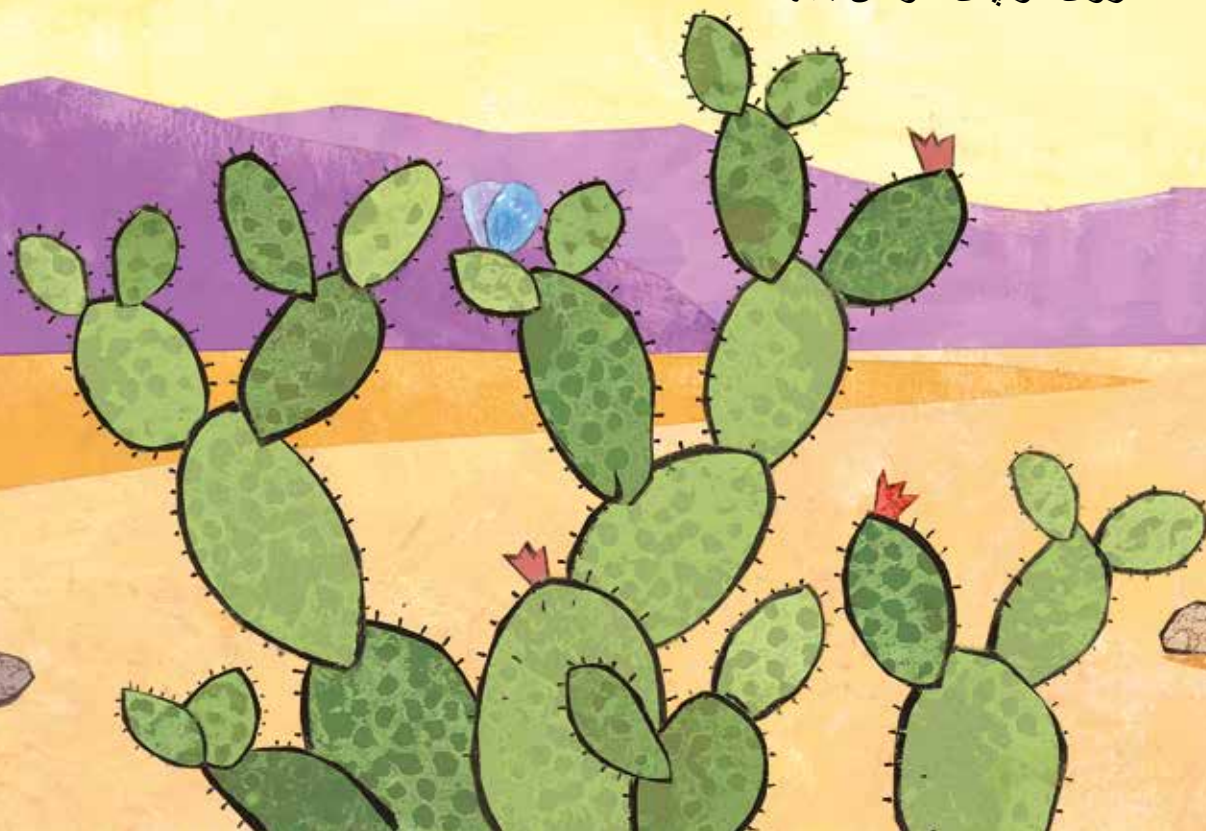
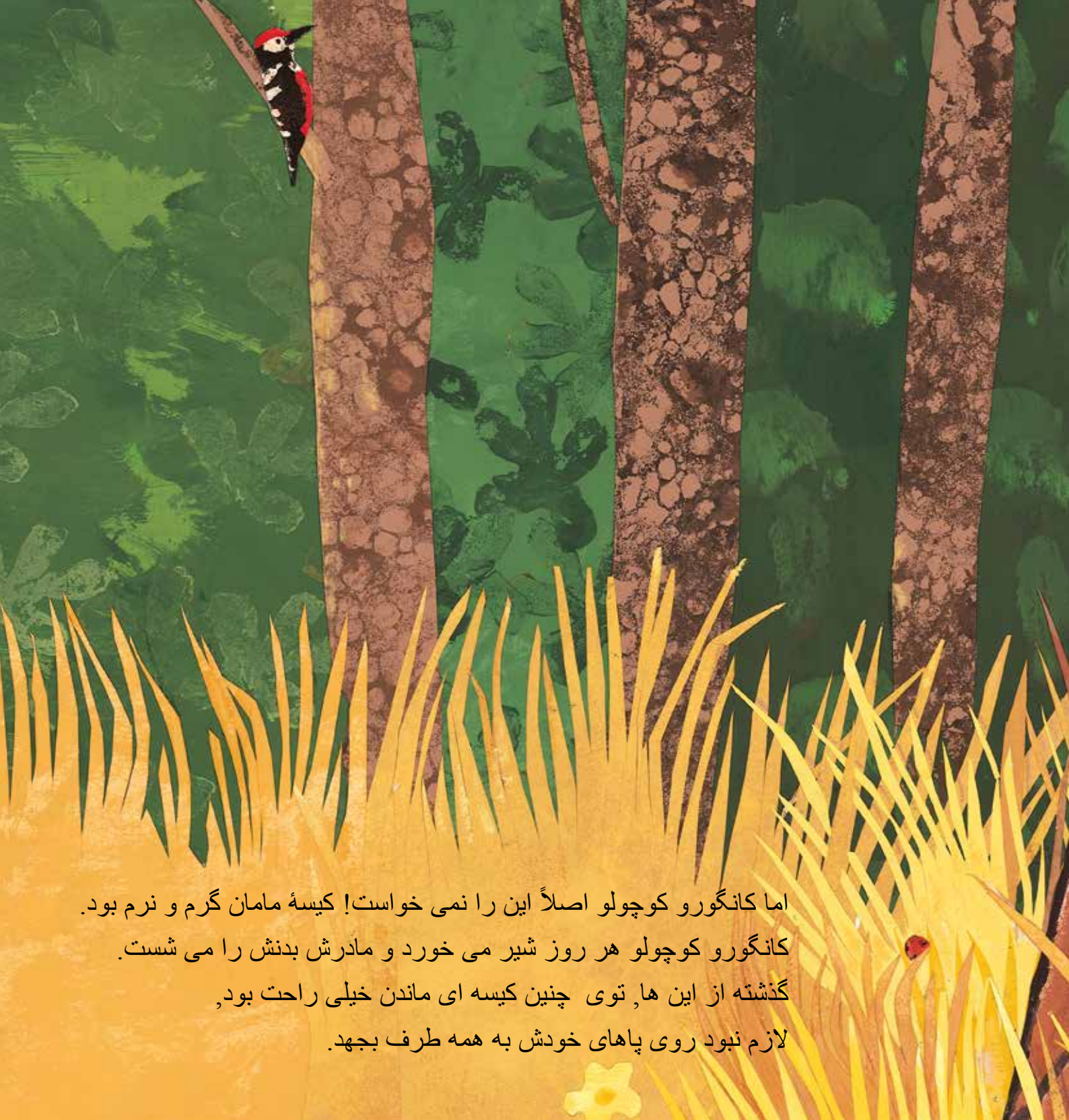




مامان کانگورو یک مشکلی داشت. آن مشکل توی جیبش بود.
چیز بزرگ و سنگینی بود، اما خیلی شیرین بود، و تمام روز با خزه‌هایش بازی می‌کرد.
کانگورو کوچولو آنقدر بزرگ شده بود که دیگر توی کیسه مادرش جا نمی‌گرفت.
مامان کانگورو با خود فکر کرد، وقتش رسیده که کانگورو کوچولو در دنیا
روی دو پای خودش بجهد.







اما کانگورو کوچولو اصلاً این را نمی خواست! کیسه مامان گرم و نرم بود.
کانگورو کوچولو هر روز شیر می خورد و مادرش بدنش را می شست.
گذشته از این ها، توی چنین کیسه ای ماندن خیلی راحت بود،
لازم نبود روی پاهای خودش به همه طرف بجهد.

